

تأثیر دیدگاه میرزای نائینی در مبحث تمایز علم اصول*

□ احسان مهرکش**

چکیده

یکی از علت‌های بروز خطا در نگرش به مسائل علمی آن است که محقق، پدیده‌های علمی را پراکنده، مستقل و مجزای از هم تحلیل می‌کند؛ به عنوان مثال فقه را به صورت جدای از اصول و اصول را به صورت مستقل از ادبیات و فلسفه را به صورت گسیخته از منطق مورد بررسی قرار داده و آثاری که برای هریک از علوم مترتب است را به دیگری نسبت می‌دهد، به طوری که گاهی خصلت‌هایی که - مثلاً - به فقه نسبت می‌دهد، با خصلت‌هایی که در اصول وجود دارد هم پوشانی دارند؛ در حالی که همان خصلت‌ها در علم مورد نظر وجود ندارند. بحث از «تمایز علوم» مانع از بروز چنین اشتباهی است. این پژوهش بعد از ارائه دیدگاه‌های مختلف، مبنای میرزای نائینی در تمایز علوم را تبیین کرده و در نهایت تأثیر ایشان بر سایر اصولیون معاصر را مورد توجه قرار خواهد داد. هم‌چنین وجه تمسک به قواعد فلسفی مانند «قاعده الواحد» در تبیین مسائل اصولی را نمایان می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: تمایز علوم، موضوع علوم، مسائل علوم، ذات ادله، قاعده الواحد، میرزای نائینی.

*. تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۵/۱۵ تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۹/۳۰.

** دکترای تخصصی استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم (e.mehrkesht@gmail.com).

مقدمه

یکی از اموری که مراعات آن هنگام بحث در هر مسأله‌ای شایسته است آن است که دانسته شود مسأله مورد بحث داخل در کدام یک از علوم است؛ ثمره چنین مطلبی آن است که طالب آن علم از حیث ملاحظه علوم شبیه به آن و مقایسه آن با دیگر مسائل، دارای آگاهی بیشتر می‌شود و این کار هرچند از امور لازمه به حساب نمی‌آید، لکن در آن فوائد بسیاری نهفته است (کلانتری، ۱۴۲۸: ۱/۱۹۸).

از مطلب یادشده دو نکته قابل استفاده است:

اول آن که مبحث تمایز علوم برای فهم این که علم مورد بحث داخل در کدام یک از علوم مختلف است کارائی دارد. توضیح آن که بسیاری از اصولیون مانند امام خمینی و سید خوئی استفاده از «قاعده الواحد» در علم اصول را صحیح نمی‌دانند (حاج عاملی، ۱۴۲۴: ۲/۳۸۳؛ فیاض، بی تا: ۵/۱۰۰) و با شدت مورد نقد قرار داده و می‌فرمایند این قاعده فقط در واحد شخصی جریان دارد (اشتهاردی، ۱۴۰۹: ۱/۱۸ و ۳۵) و به همین جهت برخی قاعده الواحد را در مسقط الراس خود باطل می‌پندارند (مقدم، ۱۳۹۸: ۴۰ و ۴۲). این مسأله مانع از بروز چنین اشتباهی است و در ادامه منظور متمسکین به قاعده الواحد در مسائل اصولی توضیح داده خواهد شد.

دوم آن که به واسطه تمایز علوم تفاوت علم اصول یا علوم دیگر نظیر فقه روشن می‌شود؛ به عنوان مثال از مبحث تمایز علوم مشخص خواهد شد که «اصاله الصحه» در معاملات با «اصاله البرائه» در علم اصول چه تفاوتی با هم دارند. هم‌چنین به واسطه این بحث تفاوت بین «اصل طهارت» در علم فقه با «اصل برائت» در علم اصول مشخص خواهد شد.

برای درک بهتر دیدگاه میرزای نائنی شایسته است بعد از اشاره به پیشینه بحث احوال رقیب نیز مورد بررسی قرار گیرد تا دیدگاه ایشان روشن تر گردد.

پیشینه بحث

بحث از تمایز علوم بسیار با سابقه است و می‌توان ادان ادعا نمود، پیشینه آن به زمان ابتدای

تشکیل منطق در یونان عود می‌نماید، چراکه هرچند منطق در قبل از یونانیان با اسم دیگری مطرح بوده است (ابن سینا، بی‌تا: ۳) لکن به شکل مدون در یونان تویب شد و منطقیون از تمایز علوم سخن مطرح نموده‌اند (قطب الدین راوندی، بی‌تا: ۱۸)؛ هم‌چنین مقالات متعددی در این زمینه نگارش یافته است:

«تمایز علوم» از صادق لاریجانی، «موضوع علم و معیار تمایز علوم» از صالح حسن زاده، «دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا در تبیین موضوع فلسفه و تمایز آن با سایر علوم» از اعلی‌تورانی و دیگران، «سیر تطور الگوهای تمایز علوم در اندیشه متفکران مسلمان» از حامد مصطفوی فرد، «ملاک تمایز علوم برهانی و تفاوت آن با ملاک تمایز دیگر» از محمد علی نوری، «بازنگری در تمایز فلسفه اسلامی و عرفان نظری به مثابه علم» و «قاعده الواحد و اثبات وحدت موضوع علم اصول» از غلمعلی مقدم، فقط بخشی از مقالات علمی است که مستقیماً یا با واسطه‌ی کم، به مبحث تمایز علوم پرداخته‌اند.

آنچه این پژوهش را از سایر موارد ممتاز می‌نماید آن است که علاوه بر نمایان ساختن تأثیر میرزای نائینی بر سایر اصولیون، وجه اشتباه برخی از نگاه‌ها در تبیین قاعده فلسفی را نیز آشکار می‌سازد و اثبات می‌نماید چنین خطائی به جهت عدم توجه به تمایز مسأله مورد استعمال در دو علم نشأت گرفته است.

اقوال

در این رابطه اقوال مختلفی به منصفه ظهور رسیده است:

شیخ انصاری به تبع منطقیون (قطب الدین راوندی، بی‌تا: ۱۸) و مشهور (خوئی، بی‌تا: ۲۵/۱) قائل‌اند تمایز علوم به موضوعات است.

آخوند خراسانی تمایز علوم را به اغراض قلمداد می‌نماید (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸).

برخی تنایز علوم را به محمولات می‌دانند.

میرزای نائینی تمایز علوم را به حیثیت خاصی که بر هر علم عارض می‌شود قلمداد

می‌نمایند (کاظمی، ۱۴۲۴: ۲۵/۱ و ۲۶).

قول اول: شیخ انصاری: موضوعات

تمایز علوم به موضوعات است، زیرا به وسیله موضوعات تمایز ذاتی و جوهری حاصل می‌شود؛ توضیح آن‌که موضوع هر علمی، تحت نوع خاصی قرار دارد؛ به عنوان مثال علم «حساب» و «هندسه» هر کدام تحت نوع خاصی قرار می‌گیرند به این صورت که علم حساب «تحت کم» منفصل قرار دارد و در آن علم، از احوال اعداد بحث به میان می‌آید، کما این‌که موضوع علم هندسه جزء مقوله «کم متصل» است و از احکام خطوط و سطوح بحث می‌نماید و این‌گونه از تمایزات، موجب تفاوت ذاتی علوم می‌شود.

نقد قول اول

چنین وجه تمایزی در همه علوم جاری نیست؛ به عنوان مثال بدن انسان موضوع برای سه علم «طب»، «تشریح» و «وظایف اعضا» است؛ به این صورت که بدن از جهت عروض صحت و سقم، موضوع علم طب واقع می‌شود و از جهت شناخت اعضا و اجزاء، موضوع علم تشریح محسوب می‌شود و از جهت غایت شناخت بر وظایف هر عضو قرار می‌گیرد، موضوع علم وظایف الاعضا است؛ در تمام این موارد موضوع که همان بدن انسان است، واحد است و تمایز به وسیله محمولات حاصل می‌گردد (حاج عاملی، ۱۴۲۴: ۱/۲۸)

قول دوم: محقق خراسانی: اغراض

ایشان می‌فرمایند تمایز علوم به اغراض است نه موضوعات، زیرا اگر موضوعات سبب تمایز باشند باید هر بابی از ابواب علوم، علم جداگانه محسوب شود، یعنی باید اختلاف موضوع دو مسأله در علم واحد، منجر به تعدد علم شود (آخوند خراسانی، ۱۳۸۵: ۸)؛ به عنوان مثال باید مباحث الفاظ علم اصول و مباحث عقلی دو علم جداگانه محسوب شوند و حال آن‌که این چنین نیست (فوجانی، ۱۴۳۰: ۱/۲۹) و یا مثلاً باب فاعل در علم نحو علم جداگانه باشد.

نقد دیدگاه محقق خراسانی

در نقد دیدگاه آخوند چند مطلب آورده شده است:

اول: از آن جا که مرحوم آخوند فرمودند علم اصول عنوان خاصی ندارد - زیرا عنوان خاص هیچ گونه تأثیری در موضوعات علم ندارد - و تعدادی از قضایا، تشکیل دهنده علم اصول هستند، باید جامعی وجود داشته باشد که در تمام مسائل علم اصول جریان داشته باشد؛ طبق این بیان چاره‌ای وجود ندارد که تعیین مسائل علم اصول، به وسیله چیز دیگری حاصل گردد و الا دور حاصل خواهد شد.^۱

دوم: اگر تمایز علوم به تمایز اغراض باشد، همان اشکالی که مرحوم آخوند به موضوعات مطرح نمودند بر ادعای خودشان نیز وارد خواهد شد؛ زیرا در هر مسأله غرض و فایده‌ای است که در سایر مسائل نیست و اگر از این اشکال جواب داده شود که این اغراض، همگی تحت یک غرض واحد جمع می‌شوند و آن غرضی است که علم برای آن تدوین شده است، در پاسخ گفته می‌شود که همین جواب در موضوعات نیز می‌آید (طاهری، ۱۳۸۳: ۱/۶۰).

سوم: توجه به مدون و متعلم علم وجه نقد به دیدگاه آخوند را روشن می‌نماید؛ به این صورت که هم مدون علم و هم متعلم نسبت به آن علم، در مرحله‌ی متأخر، به غرض چشم دوخته‌اند، به عبارت دیگر شخص مواجه با علم - چه مدون و چه متعلم - در مرحله اول نگاه به موضوع دارد و سپس به اغراض توجه می‌نماید. اشکال اخیر از ناحیه امام خمینی بر دیدگاه آخوند وارد شده است (خمینی، ۱۴۰۹: ۱/۴۳؛ سبحانی، بی تا: ۴/۱؛ حاج عاملی، ۱۴۲۴: ۱/۲۷).

نکته: اشکال اخیر - نقد امام خمینی - بر مرحوم آخوند وارد نیست و می‌توان از آن پاسخ داد. بیان مطلب: اگر قول «عدم نیاز موضوع برای علوم» مورد تأیید قرار گیرد، می‌توان از اشکال تأخر غرض از موضوع که بر مرحوم آخوند وارد شده است رهائی جست، زیرا از اساس علم اصول - به عنوان مثال - موضوع خاصی ندارد تا اشکال شود غرض از موضوع متأخر است؛ هم‌چنین اگر پذیرفته شود غرض‌های مترتب بر علوم مختلف، بعد از آگاهی پیدا کردن بر علم، بر علم مترتب می‌شوند نه این که بر نفس خود علم مترتب گردند، دیگر اشکال مرحوم امام بر نظر محقق خراسانی وارد نخواهد بود، به عبارت واضح‌تر، اغراض، بر

«علم به علوم» مترتب‌اند نه این‌که بر «نفس علوم» مترتب باشند.

قول سوم: محمولات

ممکن است گفته شود محمولات باعث تمایز علوم است، به عنوان مثال در علم فقه حکم جزئی برای افعال مکلفین تبیین می‌شود، ولی در علم اصول حکم کلی برای مکلف کشف می‌گردد.

نقد قول سوم

اگر تمایز علوم به سبب محمولات باشد باید هر قضیه‌ای، علم جداگانه‌ای داشته باشد، به عنوان مثال باید در دو عبارت «الفاعل مرفوع» و «الفاعل اما ظاهر و اما مضمراً» دو علم مستقل مطرح باشد که فسادش ظاهر است. بلکه باید با هر مسأله‌ای علم جداگانه محسوب شود، مثلاً رفع فاعل و نصب منصوب نیز علم جداگانه به حساب آیند و حال آن‌که این چنین نیست؛ لذا آن چه باعث تمایز و تعدد علوم می‌شود اهداف و اغراض علم است نه موضوعات و محمولات (آخوند خراسانی، ۱۳۸۵: ۸).

قول چهارم: دیدگاه محقق نائینی

برای درک دیدگاه میرزای نائینی در مبحث تمایز علوم، ابتدا باید دو مقدمه مطرح شود:
مقدمه اول: میرزای نائینی مانند مرحوم آخوند و مشهور اصولیون، قائل‌اند موضوع هر علمی چیزی است که از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌نماید (خوئی، ۱۴۱۹: ۶/۱؛ کاظمی، ۱۴۲۴: ۱/۲۰). هم‌چنین ایشان مانند مرحوم آخوند رابطه موضوع هر علمی با مسائل علم را رابطه کلی طبیعی با افراد و مصادیق آن معرفی می‌نمایند؛ یعنی همان‌طور که کلی طبیعی به حمل شایع صنایع با افراد و مصادیق خود متحد است و به حمل اولی ذاتی تغایر دارد، همین رابطه در موضوع علم با مسائل آن مطرح است؛ مثلاً موضوع علم نحو کلمه و کلام است و مبحث «فاعل» و «مفعول» مسائل آن علم را تشکیل می‌دهند؛ در این مثال فاعل و

مفعول از لحاظ مصداق با کلمه که همان موضوع علم نحو است اتحاد دارند، ولی از لحاظ مفهوم مغایر یکدیگرند (کاظمی، ۱۴۲۴: ۲۲/۱).

مقدمه دوم: بر اساس این مبنا که رابطه موضوع هر علمی با مسائل آن علم، رابطه کلی طبیعی با مصداق آن باشد - که مورد قبول میرزای نائینی بود - اشکالی مطرح می‌شود که جواب به آن اشکال، موجب مشخص شدن «تمایز علوم» نیز خواهد شد.

اشکال: این ادعا که رابطه موضوع هر علمی با مسائل آن علم، رابطه کلی طبیعی با مصداق آن است، صحیح نیست؛ زیرا علامت رفع که بر فاعل عارض می‌شود (مسئله علم نحو) بر ذات کلمه (موضوع علم نحو) من حیث هی عارض نمی‌گردد، بلکه به توسط عروض آن بر فاعل بر کلمه عارض می‌شود، در نتیجه هر چند وزان «رفع» نسبت به «فاعل»، وزان عوارض ذاتیه هست، لکن وزان «رفع» نسبت به «کلمه»، وزان عوارض غریبه است و چنین چیزی مستلزم وارد شدن نقض به مبنای یادشده مبنی بر اتحاد موضوع هر علمی با مسائل آن علم خواهد بود.

به عبارت فنی موضوع برای رفع، «کلمه به شرط فاعلیت» است (مسائل علم نحو) و موضوع علم نحو نفس «کلمه به صورت قضیه لا بشرط» است (موضوع علم نحو) و روشن است که «قضیه به شرط شیء» با «قضیه لا بشرط» مغایرت دارد، در نتیجه موضوع علم، با موضوع مسائل آن مغایرت خواهد داشت، چراکه طبق بیان یادشده آن چه در مسائل علم مورد بحث قرار می‌گیرد از عوارض ذاتیه محسوب نمی‌شود، بلکه از عوارض غریب آن به حساب می‌آید (همان).

مطلب مطرح شده از سوی میرزای نائینی را می‌توان با مطرح کردن دو مبحث و بیان نمودن دو اشکال و یک جواب مورد تبیین قرار داد:

مبحث اول: ذاتی در اصطلاح قدماء به این معنا است که محمول در قضیه برهانی در حد موضوع اخذ گردد و یا موضوع در حد محمول اخذ شود. توضیح این که قضیه برای برهانی شدن محتاج چهار شرط است:

۱. ضروری الصدق باشد.

۲. دائمی الصدق باشد.

۳. کلی الصدق باشد.

۴. محمول ذاتی باشد.

ذاتی در اصطلاح قدماء با توجه به مورد اخیر سامان می‌یابد به این نحو که آنان بر این باورند عرض ذاتی آن است که در حد تعریف اخذ گردد و موضوع جزء حد تعریف باشد به گونه‌ای که شرط تعریف محمول این مطلب است که موضوع جزء محمول باشد. به دیگر سخن موضوع از مقدمات محمول بوده و از علل وجودیه آن به حساب آید؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «الوجود، اما واجب و اما ممکن» موضوع که همان وجود است، هم در واجب و هم در ممکن اخذ شده است، به این معنا که هم واجب موجود است به نحو ضرورت و هم ممکن موجود است به نحو امکان. لکن در پاره‌ای از موارد مطلب بر عکس است و محمول در موضوع اخذ می‌گردد، مثل «الواجب موجود» در این مثال محمول در حد موضوع اخذ شده است.

مبحث دوم: علت طرح این بحث از ناحیه قدما آن است که اثبات نمایند «موضوع علم» با «موضوع مسائل علم» متحداند، و الا در صورت متحد نبودن آن علم قطعی نخواهد بود. به خاطر مطلب فوق این جمله در السنه‌ی آنان معروف شده است که می‌گویند: «در هر علمی شرط است که قضایای آن یقینی باشد». حال متحد و مساوی بودن «موضوع علم» با «مسائل علم» در گرو یکی از دو امر است: یا باید موضوع در محمول اخذ شود و یا محمول در موضوع اخذ گردد، مانند دو مثالی که سطور پیشین ذکر شد، یعنی «الوجود اما واجب» او ممکن» که موضوع در محمول اخذ شده است و «الواجب موجود» که محمول در حد موضوع اخذ گردیده است.

بعد از آشنایی با ذاتی از منظر قدما، یک اشکال بروز و ظهور می‌کند که در ذیل به آن پرداخته خواهد شد.

اشکال اول: در بسیاری از علوم، «موضوع علم» با «مسائل آن علم» مساوی نیستند و اتحاد ندارند مثل موضوع علم نحو که کلمه و کلام است و مسائل آن فاعل و مفعول و مانند

آن است، در این مورد، مسأله اخص از موضوع علم نحو است و شرط مذکور در عبارات قدماء مبنی بر اتحاد «موضوع» با «مسائل» رعایت نشده است.

جواب: این اشکال با توجه به مسأله «رابطه موضوع علم با مسائل علم» قابل دفع است، به این صورت که اتحاد میان موضوع با مسائل رعایت شده است، زیرا رابطه موضوع با مسأله رابطه کلی با فرد است و همان طور که کلی با افراد خود اتحاد دارد، موضوع نیز با مسأله اتحاد دارد، که توضیح آن مورد اشاره قرار گرفت.

اشکال دوم: رابطه موضوع هر علمی با مسائل آن، رابطه کلی طبیعی با مصادیق آن نیست، زیرا دارای ماده نقض است؛ به این صورت که مرفوع شدن فاعل مسأله علم نحو محسوب می شود، ولی با موضوع علم نحو که کلمه و کلام باشد، دارای رابطه کلی طبیعی با مصادیقش نیست، زیرا مرفوع شدن فاعل نسبت به کلمه، جزء اعراض غریبه است نه اعراض ذاتیه، چراکه مرفوعیت بما هی بر کلمه عارض نمی شود بلکه به ماهی فاعل بر آن عارض می گردد.

مرحوم میرزای نائینی در جواب اشکال اخیر می فرماید فاعلیت، علت عروض رفع بر فاعل است نه این که رفع بر فاعل عارض گردد، در نتیجه واسطه در این مبحث، واسطه در ثبوت است نه واسطه در عروض و معلوم است که واسه در ثبوت با عرض ذاتی تنافی ندارد؛ در نتیجه همان چیزی که بر فاعل عارض می گردد، با همان ویژگی بر کلمه نیز عارض می گردد (ان ما يعرض الفاعل من الرفع يعرض الكلمة بعين عروضه الفاعل من دون واسطه). بیان مطلب:

موضوع علم نحو «کلمه من حیث هی لا بشرط» نیست تا اشکال یادشده خودنمایی نماید، بلکه موضوع علم نحو «کلمه من حیث لحوق اعراب و بنا» است؛ کما این که کلمه از حیث لحوق صحت و اعتلال موضوع علم صرف است، در نتیجه موضوع علم با موضوع مسائل آن متحد خواهد شد، به عنوان مثال موضوع در این عبارت علمای نحو که می گویند «هر فاعلی مرفوع» است، همان نفس کلمه است، زیرا اشاره شد که موضوع علم نحو، کلمه از حیث اعراب و بناء است؛ به عبارت دیگر وقتی از فاعل بحث به میان می آید، از حیث

تقدم آن بر مفعول یا صدور فعل از او بحث مطرح نمی‌شود، بلکه از حیث اعراب و بناء بحث مطرح می‌گردد و روشن است که کلمه از این حیث (حیث اعراب و بناء) موضوع علم نحو واقع می‌شود؛ هم‌چنین موضوع علم فقه فعل مکلف من حیث هی نیست، بلکه موضوع علم فقه، فعل مکلف از حیث عروض احکام شرعیه است. نتیجه آن‌که موضوع هر علمی با موضوع مسائل آن متحد است البته به شرط این‌که موضوع مسائل علم، ملحوظ بشرط شیء که همان «قید حیثیت» است لحاظ گردد.^۲

اخذ «قید حیثیت» و رهای از اشکال یادشده مستلزم بروز اشکال دیگر است که در ذیل به آن پرداخته خواهد شد

اشکال

چنین عملی موجب اخذ «عقد الحمل» در «عقد الوضع» می‌گردد. بیان اشکال:
در سطور پیش گفته شد مقصود از عبارت «کلمه یا معرب است یا مبنی» در علم نحو، مطلق کلمه نیست، بلکه مقصود کلمه از حیث لحوق اعراب و بنا است؛ لازمه‌ی چنین بیانی آن است که عبارت «کلمه یا معرب است یا مبنی» به منزله عبارت «کلمه‌ی معرب یا مبنی، یا معرب است یا مبنی» باشد و حال آن‌که بطلان چنین امری واضح است، زیرا مستلزم حمل شیء بر نفسش است؛ به دیگر بیان محمول در موضوع اخذ شده است و چنین چیزی ضروری البطلان است.

جواب

مراد از این‌که گفته می‌شود کلمه از حیث اعراب و بنا موضوع علم نحو است، کلمه‌ای که به صورت فعلی متحیث به حیثیت اعراب و بنا شده است نیست تا اشکال حمل شیء بر نفسش خودنمائی نماید، بلکه کلمه‌ای که قابلیت لحوق اعراب و بنا را دارد مراد است و وقتی بحث پیرامون کلمه‌ای است که استعداد لحوق هر یک از اعراب و بنا را داشته باشد، می‌تواند موضوع علم نحو واقع شده و گفته شود: «کلمه از حیث اعراب یا بناء، موضوع علم نحو است».

نتیجه آن که قید حیثیت به معنای گفته شده یعنی «استعداد و قوه لحوق فلان عنوان» می‌تواند موجب برزو علوم مختلف شود، به عنوان مثال کلمه «از حیث لحوق اعراب و بناء» موضوع علم نحو است و «از حیث لحوق صحت و اعتلال» موضوع علم صرف است (کاظمی، ۱۴۲۴: ۲۲/۱).

تأثیر دیدگاه نائینی بر سایر اصولیون

دیدگاه میرزای نائینی در خلال فرمایشات بعضی از اصولیون نیز مطرح شده است؛ به عنوان مثال آیت‌الله سبحانی که تمایز علوم را به «میز جوهری» قلمداد می‌کند و می‌فرماید میز جوهر به وسیله موضوعات حاصل می‌شود (حاج عاملی، ۱۴۲۴: ۳۰/۱)، در تبیین دیدگاه خود از میرزای نائینی وام گرفته‌اند؛ ایشان درباره تمایز علوم می‌فرمایند:

تمایز علوم به صورت ظاهری با اغراض است و الا در واقع در حقیقت تمایز علوم در گرو امر جوهری است که متقدم بر غرض هر علمی است، مثلاً فرق جوهری دو علم صرف و نحو، به جهت جامعی که میان آن دو مطرح است متصور می‌گردد، یعنی در علم صرف از عوارض کلمه و کلام از حیث صحت و اعتلال بحث می‌شود، ولی در علم نحو از حیث اعراب و بناء (همان: ۲۷)؛

همان‌طور که روشن است این تقریر همان بیان میرزای نائینی است، زیرا ایشان نیز مانند مرحوم میرزا می‌فرمایند در علم صرف و نحو از کلمه و کلام بحث می‌شود با این تفاوت که در علم صرف، کلمه از «حیث صحت و اعلال» مورد بحث قرار می‌گیرد و در علم نحو، کلمه از «حیث اعراب و بنا» بررسی می‌شود.

هم‌چنین محقق دادماد بعد از نقد قول مشهور و محقق خراسانی، در تبیین دیدگاه مختار مطالبی را مطرح می‌نمایند که کاملاً با دیدگاه محقق نائینی هماهنگ است؛ ایشان می‌فرمایند:

شایسته است گفته شود مراد از اغراض، فائده مترتبه برای هر مسأله نیست، بلکه مراد از آن داعی‌ای است که خواننده را به سوی آن علم می‌خواند؛ مثلاً مدون هر

علمی برای او داعی و تحریک کننده‌ای است که او را بر می‌انگیزاند تا قضایای پراکنده موجود در خارج را که به یک مطلب مربوط است، جمع آوری نماید و آن علم را تدوین نماید؛ در نتیجه تمایز علوم به تمایز اغراض شخصیه‌ای است که باعث انتخاب موضوع و بحث پیرامون احوال و عوارض آن موضوع برای مدون آن علم می‌شود، مثلاً اگر موضوع علم نحو مطلق هیئت کلمه باشد، مسائل صرف و نحو داخل در عوارض آن می‌شود و اگر موضوع اش هیئت آخر کلمه فرض شود، فقط مختص مسائل علم نحو می‌گردد، پس آن چه باعث تمایز علوم می‌شود، تمایز اغراض شخصیه هنگام تدوین علم است، مثلاً آن چه باعث می‌شود علم صرف از نحو متمایز گردد، آن است که مدون علم نحو غرضش به موضوع خاص که همان هیئت آخر کلمه باشد، تعلق گرفته است، لذا تمایز به وسیله غرض تعلق گرفته به موضوع خاص محقق می‌گردد (طاهری، ۱۳۸۳: ۱/ ۴۰).

همان طور که مشخص است این تحلیل، با بیان محقق نائینی هماهنگ است.

ثمرات مبحث تمایز علوم

صرف نظر از ثمره علمی برای مبحث تمایز علوم سه ثمره می‌توان مطرح نمود: اولین ثمره آن است که به وسیله این مبحث، سنخ محمولاتی که در علوم مختلف مطرح شده است روشن می‌گردد؛ به عنوان مثال وقتی در اصول گفته می‌شود هنگام شک در اصل تکلیف، «اصاله البرائة» جاری است، فرق آن با «اصالة الطهارة» در فقه برای عالم این علوم مشخص خواهد شد؛ از همین مورد وضعیت موارد مشابه مانند شک در مکلف‌به که در اصول به عنوان مجرای قاعده احتیاط از آن بحث می‌شود با قاعده نجاست در دم که در فقه بحث می‌شود، مشخص می‌گردد.

دومین ثمره مطلب ذیل است:

میرزای قمی و صاحب فصول، موضوع علم اصول را «ادله اربعه» قلمداد نموده‌اند؛ با این تفاوت که از منظر میرزای قمی ادله اربعه با وصف حجیت موضوع علم است (میرزای قمی، ۱۴۳۰: ۱/ ۴۷)، ولی صاحب فصل ذات ادله - بدون وصف حجیت - را به عنوان

موضوع علم اصول معرفی می‌نمایند (اصفهانی، ۱۴۰۴: ۹ و ۱۲) که هر دو قول به صورت مفصل در کتب اصولی با نقد مواجه شده است (آخوند خراسانی، ۱۳۸۵: ۸ و ۹؛ خونی، ۱۴۱۹: ۱۳/۱ و ۱۴). یکی از نقدهای وارد به دو قول یادشده با توجه به مبحث تمایز علوم سامان یافته است. بیان مطلب:

بحث از دلالت و امتیاز آن از سایر مسائل، فقط به وسیله محمول حاصل می‌شود و موضوع در علوم، فقط ذات دلیل است و اگر اعتبار دلالت نیز در موضوع دخیل باشد (مانند مقاله میرزای قمی) به گونه‌ای که به واسطه آن تمیز حاصل گردد، دیگر معقول نیست که بحث از ذات شیء مطرح گردد و جزء مسائل علم محسوب شود و حتی اگر مقاله صاحب فصول یعنی «ذات دلیل» نیز جریان یابد، اشکال باقی هست، زیرا تمایز علوم، به تمایز حیثیات محمول بر موضوعات حاصل می‌گردد و اگر از ذات دلیل بحث شود (مقاله صاحب فصول)، این ذات دلیل به وسیله محمول عارض بر موضوع حاصل شده است و لذا اشکال باقی است (مجتهد تبریزی، ۱۳۱۷: ۸۹)؛ به دیگر بیان ادعای صاحب فصول، جمع بین دو نقیض است، زیرا تمایز علوم به تمایز موضوعات است و تمایز موضوعات نیز به تمایز حیثیات عارض بر موضوع حاصل می‌گردد؛ به عنوان مثال کلمه از حیث «اعراب و بناء» غیر از حیث «صحت و اعتلال» است و این دو حیث غیر از حیثیت «فصاحت و بلاغت» است؛ موارد مذکور باعث تشکیل «علم نحو»، «علم صرف» و «علم بلاغت» می‌گردد و همین مقدار از تمیز، برای تمایز علوم کافی است؛ از این مطالب معلوم می‌شود که اختلاف احوال به اختلاف حیثیات است، زیرا حال کلمه از حیث اعراب و بناء و غیر این حیثیات، حال دیگری است، لذا معقول نیست که حیثیت دلالت نیز در موضوع معتبر باشد و با این وجود بحث از ذات دلیل مطرح گردد (تهرانی نجفی، ۱۳۲۰: ۷۸/۲ و ۷۹)

سومین نتیجه از نتایج مبحث تمایز علوم، فهم به کارگیری برخی از مسائل فلسفی در سایر علوم است. برخی از اصولیون مانند شیخ انصاری (کلاتر، ۱۴۲۸: ۵۲/۲) و محقق خراسانی (خراسانی، ۱۳۸۵: ۲۰۱) «قاعده الواحد» را در تبیین مسائل اصولی مورد استعمال قرار داده‌اند که این نحو استعمال مسائل فلسفی، با شدت توسط بزرگان بعد از آخوند مانند

امام خمینی (سبحانی، ۱۴۲۳: ۱/ ۵۰۴) و سید خوئی (فیاض، بی تا: ۵/ ۱۰۰ و ۱۰۱) و شاگردان دو علم مورد نقد قرار گرفته است. با توجه به مطلب فوق برای تبیین قاعده الواحد و تفاوت آن در مباحث فلسفی و اصولی لازم است دو مطلب به عنوان مقدمه به صورت خلاصه ذکر شود:

مطلب اول: مرحوم شیخ انصاری در مبحث معروف تعدد شرط و وحدت جزاء برای رفع تعارض منطوق و مفهوم قائل اند باید «وجه مشترک» از تعدد شرط مدنظر گرفته شود تا تعارض میان منطوق و مفهوم مرتفع گردد و برای اثبات ادعای خود مسأله یادشده را بر قاعده الواحد تفریع نموده اند^۳. مرحوم آخوند نیز با این که در مسأله تعدد شرط و وحدت جزاء قول استاد خود را نپذیرفته اند، لکن با مطرح کرده عبارت «**کما العقل ربما يعین هذا الوجه**» می فرمایند اگر دید عرفی مقدم نبود، باید به دلیل قاعده الواحد همین قول یعنی قدر مشترک میان تعدد شرط اتخاذ گردد (خراسانی، ۱۳۸۵: ۲۰۱).

مطلب دوم: همان طور که اشاره شد اصولیون با شدت نوع استدلال مرحوم آخوند که برای تبیین مطالب اصولی به قاعده الواحد تمسک نموده اند را مورد نقد قرار داده اند؛ به عنوان مثال امام خمینی و سید خوئی در نقد آخوند می فرمایند ایشان در استفاده قاعده الواحد در تبیین مسائل اصولی به خطا رفته است و قاعده ای که مجال حضور در مسائل اصولی ندارد را در این علم وارد نموده است، (فیاض، بی تا: ۵/ ۱۰۰؛ سبحانی، بی تا: ۱/ ۲۸۲)؛ چرا که قاعده الواحد در «واحدی که از جمیع جهات بسیط است» تمام است تا اینکه به وسیله آن، از جامع وحدانی حقیقی - که بسیط محض است - پرده برداری شود، ولی در مواردی که وحدت معلول اعتباری است، مانند تعدد شرط و وحدت جزاء تمام نیست و روشن است که وحدت جزاء در باب مفاهیم، وحدت اعتباریه است نه وحدت حقیقی، بنابراین استفاده از این قاعده برای اثبات مسأله اصولی صحیح نخواهد بود.

با توجه به دو مطلب یادشده می توان وجه استفاده مرحوم آخوند در استناد به قاعده الواحد برای تبیین مسائل اصولی و وجه نقد امام خمینی و سید خودی به ایشان را فهم نمود و همین مطلب نشان گر تأثیر تمایز قواعد مورد استعمال دانشمندان در علوم مختلف است. قبل از تحلیل دو دیدگاه یادشده لازم است توضیح مختصری پیرامون «قاعده الواحد»

داده شود با تأکید بر این نکته نگارنده در صدد اثبات یا نقد قاعده یادشده نیست، بلکه فقط قاعده فوق تقریر می‌گردد و در ادامه نوع نگاه مستعملین به این قاعده شرح داده خواهد شد

تقریر قاعده الواحد

قاعده الواحد بیان می‌دارد صدور امر واحد از امور متعدد محال است، لذا برای هر معلولی، وجود یک خصوصیت در ذات علت لازم است که موجب صادر شدن معلول می‌گردد (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۰۷/۷).

فخر رازی این قاعده را مورد نقد قرار داده و می‌فرماید برای اثبات آن چهار دلیل اقامه شده است که همگی مخدوش است «الأدلة المذكورة في اثبات هذا المطلوب اربعة» (رازی، ۱۴۱۱: ۱/ ۴۶۰). در مقابل ملا صدرا تمام استدلال‌های فخر رازی را مورد نقد قرار داده و جواب می‌دهد (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۰۷/۷) لذا این که بعضی پنداشته‌اند این قاعده در مسقط الراس خود با تردید و تزلزل همراه است (مقدم، ۱۳۹۸، ۷ و ۹) صحیح نیست و بزرگانی مانند ملاصدار و ملاحادی سبزواری (حسن زاده، ۱۳۶۹: ۴۷۷/۲) آن را پذیرفته‌اند.

وجه صحت استفاده از قاعده الواحد توسط آخوند

مرحوم آخوند به تبع ملاحادی سبزواری علاوه بر جریان این قاعده در بسیط محض، آن را در واحد نوعی مانند انسان نیز جاری و ساری می‌دانند. ملاحادی در شرح منظومه در مبحث احکام مشترک بین علت و معلول می‌فرمایند:

مصدر ذا ليس مصدر لذا معنى فكا اقتضى ما حبذا

كذلك فى وحدته قد تبعت فاتحد المعلول حيث اتحدت

مصدر ذا (یعنی مصدر یک معلول) غیر از مصدر لذا (معلول دیگر) است؛ یعنی هر علتی دارای خصوصیتی است که فقط معلول معینی از آن صادر می‌شود، به عنوان مثال برای آتش، خصوصیتی (این خصوصیت همان صورت نوعیه است) مطرح است که از آن حرارت صادر می‌گردد و یا مشابه این نسبت برای آب و برودت جریان دارد و یا نور و ظلمت هر کدام

خصوصیتی را در علت می‌طلبند که مناسب صدور آن دو می‌گردد.؛ شارح این دو بیت محقق حسن زاده آملی تصریح می‌نماید اگر این بیان فهم گردد دیگر نیازی به بیانات طولانی فخر رازی و دفع اشکالات او به قاعده الواحد نیست (حسن زاده، ۱۳۶۹: ۲/۴۷۷) ^۴.

به دیگر بیان در این رابطه دو قاعده مطرح است؛ یکی قاعده «الواحد لا یصدر الا عن الواحد» که مورد آن واحد شخصی است و دیگری قاعده «لزوم سنخیت میان معلول و علت و میان موثر و اثر» که مربوط به مطلق واحد است و مخصوص واحد شخصی نیست؛ حال مقصود مرحوم اخوند از استناد به قاعده الواحد، مورد دوم است و به همین جهت برخی از اصولیون تصریح نموده‌اند اشکالی از ناحیه استناد به قاعده الواحد به مرحوم اخوند وارد نیست (میلانی، ۱۳۸۱: ۱/۲۳۳). آن چه ادعای یادشده را تقویت می‌کند آن است که برخی از اصولیون با این که در مبحث اصولی مورد اشاره یعنی تعدد شرط و وحدت جزاء قائل به لزوم لحاظ قدر مشترک برای رفع تعارض نیستند و قول شیخ انصاری که برای اثبات ادعا خود به قاعده الواحد تمسک نموده بودند را نپذیرفته‌اند، لکن تقریر قاعده الواحد برای تبیین مسأله اصولی را پذیرفته‌اند (حکیم، ۱۴۳۴: ۱/۵۵۷) ^۵.

وجه عدم صحت استفاده از قاعده الواحد

علت عدم صحت استناد به این قاعده در مسائل اصولی آن است که افرادی مانند امام خمینی و سید خوئی و تابعین ایشان قاعده الواحد را در واحدی که از جمیع جهات بسیط است و هیچ‌گونه ترکیبی در آن جاری نیست یعنی حضرت حق جل جلاله صحیح می‌دانند؛ به عبارت واضح‌تر این دو علم قاعده الواحد را مربوط به امور تکوینی مانند عقل اول - بناء بر اینکه عقل اول وجودی بدون ماهیت باشد که صادر نمی‌شود مگر از بسیط محض الله جل جلاله - صحیح می‌دانند (حاج عاملی، ۱۴۲۴: ۲/۳۸۲) ^۶.

نتیجه

۱. بر اساس مبنای میرزای نائینی رابطه موضوع هر علمی با مسائل آن، رابطه کلی طبیعی

با مصادیق آن است. چنین امری با اشکال مواجه گردید که دفع آن با توجه به تمایزی که در علوم مختلف مطرح است آشکار می‌گردد.

۲. برخی تمایز علوم را به تفاوت جوهری میان علوم تعیین نمودند و در تفسیر آن حیثیات موجود در هر علم را مطرح کردند؛ چنین بیانی همان تقریر مرحوم میرزا از تمایز علوم است و به این واسطه تأثیر میرزا بر اصولیون نمایان می‌شود.

۳. مرحوم میرزای قمی و صاحب فصول ادله اربعه - با تفاوت همراهی قید حجیت و عدم همراهی آن - را موضوع علم اصول قلمداد نموده‌اند. نقد وارد بر ایشان - به غیر از خروج مسائل اصولی از موضوع علم اصول که در محل خود تبیین شده است - با مبحث تمایز علوم آشکار می‌گردد.

۴. تاختن به صاحب کفایه و نقد ایشان در استفاده از قواعد فلسفی مانند «قاعده الواحد» در تبیین مسائل اصولی صحیح به نظر نمی‌رسد و وجه عدم اشکال از تمایز این قاعده، در دو علم اصول و فلسفه آشکار می‌شود، زیرا منظور آخوند از قاعده الواحد، واحد شخصی نیست تا اشکال شود این قاعده در بسیط من جمیع الجهات جریان دارد، زیرا اولاً مبانی مختلف است و عده‌ای مانند ملاهادی سبزواری این قاعده را در غیر واحد شخصی جاری می‌دانند و روشن است که در مباحث علمی حتی الامکان باید از اشکال مبنائی پرهیز نمود و ثانیاً می‌توان ادعا نمود منظور مرحوم آخوند از قاعده یادشده «لزوم سنخیت میان معلول و علت و میان موثر و اثر» است که چنین قاعده‌ای در مطلق واحدها جریان دارد.

پی نوشتها

١. «لما كان تعيين موضوع العلم، بناء على ما أفاده عليه السلام في بيان الموضوع، موقوفا على تعيين مسائله بحيث تصبر جملة من القضايا متعينة لكونها مسائل هذا العلم، حتى يكون الجامع بين موضوعاتها موضوع العلم، فلا بد ان يكون تعيين المسائل مسائل للفنّ بشيء آخر غير الموضوع و إلا دار». (الحاشية على كفاية الأصول، ١/١١).
٢. «و توضيح ذلك هو أنّ الموضوع في علم النحو مثلا ليس هو الكلمة من حيث هي لا بشرط، بل الكلمة من حيث لحوق الإعراب و البناء لها، كما أنّ الكلمة من حيث لحوق الصّحة و الاعتلال لها موضوع لعلم الصّرف، فيتحد موضوع العلم مع موضوعات المسائل، لأنّ الموضوع في قولنا: كلّ فاعل مرفوع أيضا، هو الكلمة من حيث لحوق الإعراب و البناء لها، بداهة أنّ البحث عن الفاعل ليس من حيث صدور الفعل عنه، أو من حيث تقدّم رتبته عن رتبة المفعول، بل من حيث لحوق الإعراب له، و المفروض أنّ الكلمة من هذه الحيثية أيضا تكون موضوعا لعلم النحو، و كذا يقال في مثل الصلاة واجبة، حيث أنّ الموضوع في علم الفقه ليس هو فعل المكلف من حيث هو، بل من حيث عروض الأحكام الشرعية عليه، فيتحد موضوع العلم مع موضوعات المسائل، لأنّ كلّا من موضوع العلم مع موضوعات المسائل يكون ملحوظا بشرط شيء و هو قيد الحيثية» (كاظمي، ١٤٢٤: ١/٢٢).
٣. «قد يستشكل في كيفية تأثير الأسباب المتعددة فيما لا يقبل التعدد إذا تعاقب الأسباب أو تواردت دفعة واحدة، فإنه إما أن يقال بسببية كل منهما مستقلا فيلزم المحال المعروف، أو باستناد الأثر إليهما معا، و هو خلاف الفرض؛ لكفاية أحدهما فيه قطعاً». (كلانتری، ١٤٢٨: ٢/٥٢).
٤. «مصدر ذاك ليس مصدرا لذا معنى أي ذاتا. فإن كل علة لا بد أن يكون لها خصوصية بحسبها يصدر عنها المعلول المعين كما أن للنار خصوصية بالنسبة إلى الحرارة و هي الصورة النوعية النارية و للماء خصوصية بالنسبة إلى البرودة. فذاك و ذا فيما نحن فيه كالنور و الظلمة كل يقتضي خصوصية في العلة يناسب صدوره. و إذا تحقق في بسيط و صدق عليه هذان المفهومان أعني مصدر ذاك و مصدر ذا فكل اقتضى في ذلك البسيط ما يحذا أي الخصوصية الخاصة فيتركب ذلك البسيط. و إذا أحكمت هذا البيان فلا تحتاج إلى البيانات الطويلة الذيل و تقدر أن تدفع الشبهات الفخرية التي في هذا المقام» (حسن زاده آملی، ١٣٦٩: ٢/٤٧٧).
٥. اشكال نشود که چگونه محقق حکیم قول شیخ اعظم - که برای اثبات مدعی خود به قاعده الواحد

تمسک کرده است - را نپذیرفته‌اند ولی تقریر قاعده الواحد بر مسأله اصولی را پذیرفته‌اند؟ توضیح آن که مرحوم حکیم به تبع آخوند از اساس منکر مفهوم داشتن این قبیل قضایا هستند و می‌فرمایند قول شیخ با دید عرفی هماهنگ نیست و اگر تقدم نگاه عرف نبود، باید به دلیل قاعده الواحد قدر جامع (قول شیخ) ملاک عمل قرار می‌گرفت پس تقریر قاعده بر مسائل اصولی مورد قبول ایشان هست: «وإن كان المراد جعل تعدد الشرطية قرينة على أن موضوع الحكم الذي يتضمنه الجزاء هو القدر الجامع... فهو وإن كان قريبا عرفا فيما لو كان بين الشرطين جامع عرفي، بل متعينا مطلقا بناء على ما تكرر من بعضهم - كالمحقق الخراساني^(ع) - من امتناع تعدد موضوع الحكم الواحد حقيقة، لامتناع تأثير المتعدد في الواحد» (حکیم، ۱۴۳۴: ۱/۵۵۷).

۶. بر اهل معقول پوشیده نیست که اگر قاعده «الواحد لا صدر الا من الواحد» مخصوص عقل اول و صدور آن از بسیط محض باشد، از اساس هیچ مصداق نخواهد داشت، زیرا عقل اول از جمیع جهات بسیط نیست، لذا صدور آن از بسیط محض طبق خود قاعده صحیح نخواهد بود، لذا باید گفت فقط قاعده دوم یعنی الواحد لا یصدر منه الا الواحد صحیح خواهد بود.

کتابنامه

-
- ابن سینا، حسین منطق المشرقیین، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.
- اشتهاردی، حسین تنقیح الاصول (تقریرات درس امام خمینی)، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۹ق.
- اصفهانى، محمد حسین الفصول الغرویه، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
- ایروانی، باقر کفایة الاصول فی اسلوبها الثانی، نجف اشرف، مؤسسه احیاء التراث الشیعه، ۱۴۲۹ق.
- تهرانى نجفی هادی بن محمد امین، تهران، محجة العلماء، ۱۳۲۰.
- حاج عاملی، محمد حسین ارشاد العقول الی مباحث الاصول (تقریرات درس آیت الله سبحانی)، قم، انتشارات امام صادق (ع)، ۱۴۲۴ق.
- حکیم، سید محمد سعید، المحکم فی اصول الفقه، قم، دارالهیلال، ۱۴۳۴ق.
- خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل بیت، ۱۳۸۵.
- خمینی، سید روح الله، مناهج الوصول الی علم الاصول، قم، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، ۱۴۰۹ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم، اجودالتقریرات (تقریرات درس میرزای نائینی)، قم، مؤسسه صاحب الامر، ۱۴۱۹ق.
- رازی، فخرالدین، المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ق.
- رازی، قطب الدین، مطالع الانوار فی المنطق، قم، انتشارات کتبی نجفی، بی تا.
- سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی)، قم، مطبع مهر، بی تا.
- سبزواری، ملا هادی، شرح المنظومه (شارح حسن حسن زاده آملی)، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹.
- شیرازی، صدرالدین محمد، اسفار اربعه، بیروت، دار احیاء، ۱۹۸۱.

طاهری، سید جلال الدین محاضرات (تقریرات درس محقق داماد)، اصفهان، انتشارات مبارک، ۱۳۸۳.

فیاض، محمد اسحاق محاضرات (تقریرات درس آیت الله خوئی)، نجف، انتشارات امام موسی صدر، بی تا.

قوچانی، علی، تعلیقة القوچانی علی کفایة الاصول، قم، انتشارات ستاره، ۱۴۳۰ق.
کاظمی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات درس میرزای نائینی)، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۴ق.

کلانتری، میرزا ابوالقاسم، مطارح الانظار (تقریرات درس شیخ انصاری)، قم، انتشارات مجمع فکر اسلامی، ۱۴۲۸ق.

مجتهد تبریزی، صادق بن محمد، المقالات الغریة فی تحقیق المباحث الأصولیة، تبریز، نشر مشهر اسد آقا، ۱۳۱۷ق.

مقدم، غلامعلی، «قاعده الواحد و اثبات وحدت موضوع علم اصول». نشریه مطالعات اصول فقه امامیه، پیاپی ۱۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۸).

میرزای قمی، ابوالقاسم قوانین المحکمه، بیروت، دار المرتضی، ۱۴۳۰ق.
میلانی، سید علی، تحقیق الاصول (تقریرات درس آیت الله وحید)، قم، نشر المولف، ۱۳۸۱.

